

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۷، شماره ۶۳، بهار ۱۴۰۴، صص ۲۹۱-۳۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۲۶

(مقاله پژوهشی)

DOI:

فناء، بقاء و قرب در منظومه فکری محمد بن جعفر مکی

پرنیان محمدیان^۱، دکتر زرین تاج واردی^۲

چکیده

لازمه تقرب به قاف وحدت ذات حق، گذشتن از مسیر صعب فقر و فناست. فطرت انسان پیوسته در پی راهی برای دست یافتن به وجود لایزالی خداوند است چرا که دریای متلاطم وجود انسان، تنها از این طریق می‌تواند بیارمدمد. عارفان فنا و نیستی از خود را چاره رسیدن به خدا آگاهی دانسته و برآنند که هرگاه غبار هستی از وجود فانی آدمی زدوده شود، از پس حجاب‌های تعلقات، حق چنانکه هست رخ می‌نماید. بی شک آغاز این راه دشوار بدون معرفت و عشق ممکن نیست. «محمد بن جعفر مکی حسینی»، عارف صاحب سبک طریقه چشتیه، نیز از کسانی است که به این مفهوم پایبند و علاوه بر آن معتقد است که آدمی تا از فناء فی‌الله و بقاء بالله عبور نکند، نمی‌تواند نور وجود خویش را به نورالنور، متصل کند. در نظرگاه او وصول به حق با آنچه اهل ظاهر و شریعت می‌پندارند متفاوت است. وی قرب را نه در جنت که در رؤیت حق نیز نمی‌داند و بر آن است که این‌ها چیزی جز حجاب بر سر راه سالک نیستند. وی قرب حقیقی را در سه مرتبه قرب بالذات، قرب للذات و قرب فی‌الذات طبقه‌بندی کرده و بر آن است که تنها ولی کل الهی می‌تواند این مراتب را طی کرده و حق را چنان که هست ببیند و در آینه وجود خویش بنمایاند. در پژوهش پیش رو نگارنده با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی مکتوبات مکی پرداخته و مفاهیم مذکور را در مکاتیب او تحلیل کرده است.

واژگان کلیدی: بقاء، فناء، قرب، قرب نوافل، محمد بن جعفر مکی حسینی.

^۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عرفانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

^۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسؤول)



مقدمه

۲۹۲

فناء در لغت به معنای نیستی و محو شدن است. اما در اصطلاح به معنای از خود رستن و به حق پیوستن است گروهی از اهل ظاهر به غلط بر این گمان اند که مقصود از فنا، فناء جسم است؛ اما در حقیقت فنا، تهی شدن فرد از صفات مذموم خویش و متصف شدن به اوصاف الهی است. در این مرحله فرد از هستی مجازی و موهوم خویش نیست شده، به وجود حق باقی و هست می‌شود. امری که در عرفان از آن با عنوان اصل تبدیل مزاج روحانی یا تولد ثانی یاد می‌شود.

برخی عرفا برآنند که لازمه رسیدن به مقام وحدت وجود، تهی شدن از نفس و ذات یا همان فنا از وجود نفسانی و تعلقات است. سالک اگر به چنین مقامی دست یابد، به هستی حقیقی، یعنی وجود خداوند باقی می‌شود. به عبارت دیگر اگر فرد از ماسوی الله دست شسته و بر وجودش رنگ الهی بزند، می‌تواند به مقام قرب و سپس وحدت رسیده، خدا را چنان که هست، بشناسد. از اینرو می‌توان گفت فناء لازمه رسیدن به بقا، بقا زمینه ساز رسیدن به مقام قرب و قرب در معنای خاص آن زمینه ساز وحدت است.

فناء فی الله	بقاء بالله	قرب و وصال	وحدت
--------------	------------	------------	------

چنانچه استدلال شد، فناء فی الله و سپردن مراتب مختلف آن، می‌تواند سالک را به غایت مطلوبات خویش برساند و وجود فانی سالک را در ذات بی پایان حق که وجود حقیقی است مستحیل کرده و یکی گرداند.

سید محمد بن نصیر الدین جعفر مکی حسینی، از مشایخ معروف هندوستان - که سال وفات وی را ۸۹۱ هـ نوشته اند- از جمله عارفان بنام طریقه چشتیه است که در مکتوبات خود نگاه ویژه ای به فناء و دست یافتن به بقاء دارد. مکی ضمن آگاهی از دیدگاه سایر عارفان پیشگام خویش، طرح نویی در باب پله های رسیدن به وحدت بالله در انداخته است. آراء و مکتوبات مکی در قالب اخوانیات به نگارش در آمده و آینه تمام نمای افکار طریقه چشتیه و اندیشه حاکم بر زمان او است؛ لکن تا کنون پژوهش مستقلی در باب آراء عرفانی وی نگاشته نشده است. نگارنده در این پژوهش بر آن است تا نگاه محمد بن جعفر مکی را در باب فناء، بقاء و راه دست یافتن به قرب تحلیل و بررسی کند. چرا که فنا اولین پله وصال به حق و قرب به اوست و بر اساس مبانی هستی شناختی، آدمی ظرفیت وجودی آن را دارد که با پذیرفتن صفات

الهی آیینۀ اسماء و صفات خداوند شده و با تهی شدن از خویش، حق شود. این امر غایت مقصود عارفان است

پیشینه تحقیق

مقالات مختلفی در خصوص فناء فی الله، بقاء بالله و قرب و وصال نوشته شده است. قاطبۀ پژوهش های مذکور به تعریف و توضیح مباحث یاد شده پرداخته اند. لکن در باب نگاه محمد بن جعفر مکی به « فناء، بقاء، قرب و مراتب آن » تا کنون هیچ پژوهش مستقلی صورت نپذیرفته است. لازم به ذکر است مقالاتی در باب بررسی مفاهیم فناء و قرب در نظرگاه عارفان مختلف چون مولانا، ابن عربی، ملاصدرا و ... نگاشته شده است که در این مقال نمی گنجد. از میان پژوهش های صورت گرفته در این باب برخی رهنمون نگارنده بوده اند که در ذیل به آن می پردازیم:

باباپور (۱۳۸۹) در مقاله ای به بررسی معنای فنا در اصطلاح عرفانی پرداخته و سپس راه بقا در حق را با توجه به فنا تحلیل کرده است. حسن زاده (۱۳۹۱) در پژوهشی به بررسی مراتب قرب در عرفان اسلامی پرداخته و قرب وجودی، قرب نوافل و قرب فرایض را مستقلاً مورد بحث و بررسی قرار داده است. مظفری (۱۳۹۵) در پژوهشی به بررسی قرب نوافل و فرائض و تطبیق آنها بر مقامات عرفانی پرداخته است. غفاری (۱۳۹۷) در مقاله ای به تحلیل عرفانی و تفکیک آثار فرض و نفل در قرب الهی پرداخته است. برهان (۱۳۹۸) در تفحصی به بررسی مفهوم شناسی فنا و نیروانا در دو سنت عرفانی اسلام و بودایی پرداخته است.

روش تحقیق

پژوهش حاضر، حاصل مطالعه و تدقیق در مکتوبات محمد بن جعفر مکی است. نگارنده در این پژوهش با بهره گیری از روش توصیفی - تحلیلی، ابتدا مفاهیمی چون فناء فی الله، بقاء بالله و مراتب آن، قرب و وصال الهی را از نگاه مکی بررسی کرده، سپس به تحلیل و تبیین این مبانی پرداخته است.

مبانی تحقیق

فناء فی الله

فنا از مبانی اساسی عرفان و غایت مقصود عارفان است. در تصوف اسلامی، عارفان برای رسیدن به حق لازم است تا نخست بر خودی خود پای نهاده و از خود تهی شوند. فنا با تهی

شدن عارف از خود معنا می‌شود و مراتبی هم دارد: فناء افعالی یا محو، فناء صفاتی یا طمس و فناء ذاتی یا محق؛ در این مراتب، عارف از فعل خود فانی می‌شود و خدا را فاعل می‌بیند. صفات خود را از دست می‌دهد و صفات حق را می‌پذیرد. (ر.ک: برهان، ۱۳۹۸: ۴۷) فنا در نظام عارفانه صوفیان مرگ تن نیست. سالک در این مرتبه در پارادوکس هستی و نیستی قرار می‌گیرد و به قطره‌ای می‌ماند که به دریای ذات حق واصل شده و حیات ابدی می‌یابد و این والاترین مرتبه‌ای است که هر رهروی می‌تواند به آن دست یابد. یعنی با از دست دادن خود در خداوند هست می‌شود و به بقاء بالله می‌رسد. به دیگر سخن می‌توان گفت عارف حقیقی با زدودن هستی موهوم خویش صبغه الهی را پذیرفته و حق را هرچه تمام تر در خود می‌یابد.

بقاء بالله

فرد در مسیر طریقت به مرتبه‌ای دست می‌یابد که از خود آگاهی به خدا آگاهی می‌رسد. در این حالت فرد از خودی خود فانی شده و به بقاء بالله می‌رسد. یعنی در سالک چنان وحدتی حاصل می‌شود که صفات خدا از آن خلق و بالعکس، صفات خلق از آن خدا می‌شود. (ر.ک: کاکایی، ۱۳۸۱: ۳۵۲) بنابراین می‌توان به قطع گفت که بقاء بالله در مرتبه‌ای والاتر از فناء فی الله قرار می‌گیرد زیرا بقاء عبارت است از بدایت سیر فی الله، چه سیر الی الله وقتی منتهی می‌شود که بادیه وجود به کلی قطع شده باشد. (ر.ک: گوهرین، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۱۲)

قرب و وصال

قرب به معنای نزدیکی و در مقابل آن بُعد به معنای دوری است. به طور خاص در عرفان، بُعد دوری و قرب نزدیکی بنده نسبت به خداوند است. این دو صفت در بندگان متناسب با ظرفیت وجودی آنها و استعداد وجودیشان شکل می‌گیرد. وصال نیز در اصطلاح، کنایه از نهایت قربت الی الله است. وصال مقام وحدت مع الله؛ و وصل وحدت حقیقی را گویند که واسطه میان ظهور و بطون است. برخی می‌گویند وصل عبارت از فناء سالک در اوصاف حق است و ادنی وصال مشاهده ربّ این است که سالک از تعین و هستی مجازی و پندار دوئی، جدایی حاصل کند. (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۰: ۷۸۷)

محمد بن جعفر مکی حسینی

محمد بن جعفر مکی حسینی از مشایخ معروف هندوستان در سده نهم هجری و خلیفه نصیرالدین محمود چراغ دهلی، عارف مشهور آن زمان بود. «سید محمد حسینی» ظاهراً در

دهلی به دنیا آمد و پرورش یافت. وی نزد « شیخ شمس الدین محمد بن یحیی اودهی » و دیگران درس خواند و پس از روی آوردن به تصوف به « نصیرالدین محمود بن اودهی » که از مشایخ بزرگ چشتی است، دست ارادت داد و در طی سفرهای خود مدتی را در ملازمت « شیخ قطب الدین منور » به سر برد و پس از سالها سفر در دهلی نشیمن گزید و با مریدان خود در گوشه و کنار به تحریر و مطالعه مسائل عرفانی روی آورد. (ر.ک: انوشه، ۱۳۷۵، ج ۴: ۲۲۷۸)

طریقه چشتیه، همانند دیگر سلسله‌های تصوف نقش مؤثری در گسترش فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی در شبه قاره داشته است. مشایخ این طریقه آثار مختلفی در تمام زمینه‌های اسلامی و ادبی از خود به جای گذاشته‌اند، اما بخش عمده‌ای از ادبیات عرفانی به زبان فارسی در شبه قاره متشکل از آثار و ملفوظات مشایخ چشتیه است. وی تصنیفات متعددی به شیوه اخوانیات عرفانی نگاشته است که بررسی این مکتوبات علاوه بر آنکه ما را از آراء و افکار نگارنده مطلع می‌سازد، نقش مهمی در به تصویر کشیدن عقاید سلسله چشتیه دارد.

دهلوی در اخبار الاخبار در باب تصنیفات سید محمد حسینی می‌گوید: «او را تصنیفی است مسمی به بحر المعانی در وی بسیار از حقایق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرد؛ سخن را مستانه می‌گوید. به دو کتاب دیگر یکی دقایق المعانی و دیگر حقایق المعانی نیز وعده می‌کند خدا داند آنها نیز تصنیف یافته اند یا خیر. و او را تصنیفات دیگر نیز هست. رساله ای دارد در بیان روح و رساله ای است مسمی به پنج نکات بحر الانساب که در آنجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده است و نسبت آباء و اجداد خود را ثبت نموده. وی کثیر الدعوی است و آنچه از احوال خود بیان کرده است محقق نمی‌شود که دعوی او حق است...» (دهلوی، ۱۳۸۳: ۲۷۳)

از میان آثار مذکور، به جز کتاب بحر الانساب که در علم انساب و بیان شخصیت های معروف تاریخی است، متن سایر آثار - بحر المعانی، دقایق المعانی و حقایق المعانی - نثر آمیخته با نظم و سبک نویسنده ساده و ادیبانه است؛ همچنین فضای حاکم بر این کتب اخوانیات است. با توجه به این امر، می‌توان وی را یکی از ادامه‌دهندگان سنت مکتوبات عرفانی در ادب فارسی دانست. یکی از ابزارهای مورد استفاده عارفان برای تعلیم مریدان و صوفیان، نامه‌ها و مکتوبات عرفانی بوده است. در این گونه نامه‌ها، عارفان بی محابا آراء و عقاید مذهبی، سیاسی و عرفانی خویش را مطرح می‌ساختند و به پرسش‌های مریدان نیز پاسخ می‌دادند.

لازم به ذکر است مقاله پیش رو بر محور مکتوبات بحرالمعانی، دقایق المعانی و حقایق المعانی بررسی و تدوین شده است.

بحث

با توجه به آنکه سر منزل مقصود تمام عرفا، رسیدن به محبوب لایزالی و مقام وحدت با اوست، ناگزیر راه نائل شدن به این مقام نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. «فناء، بقا و قرب» از مباحث گیرا و شایان توجه در مکتوبات محمد بن جعفر مکی است. وی در مباحث یاد شده چنانکه در ادامه خواهد آمد، با قائل شدن مراتبی برای قرب، مهر صاحب نظری بر اندیشه خود زده؛ لکن تا کنون هیچ پژوهش مستقلی در این مبحث صورت نپذیرفته است. از اینرو نگارنده در پی آن برآمد تا نظریات مکی را در باب فناء و مراتب آن، در مکتوبات او تحلیل و بررسی کند. امید به آنکه نظریات وی به عنوان یکی از عارفان طریقه چشتیه بتواند راهگشای پژوهندگان برای شناخت دقیق تر از این عارف صاحب سبک باشد.

معرفت و عشق نردبانِ نیل به فناء

محور اصلی فناء، معرفت است. معرفتی که از شناخت نفس آغاز شده و به شناخت خداوند ختم شود. به بیان بهتر، انسان زمانی می‌تواند به فناء دست یابد که با شناخت صفات نفس، عبودیت خویش را در ربوبیت حق غرق کرده و صفات او رنگ صفات الهی به خود بگیرد. محمد بن جعفر مکی نیز به این اصل پایبند بوده و جایگاه فنا را بعد از معرفت تلقی می‌کند. وی بر آن است، سالک آنگاه به فناء و به زعم او، به خدا آگاهی، دست یابد که بر فراز قله‌های معرفت، پرچم نیستی خود را به اهتزاز درآورد.

«بدانکه چون به ابتدای مقام معرفت رسی از شراب معرفت مست گردی و چون به کمال معرفت رسی، به نهایت انتهای خود آیی... این عجز در کمال معرفت است یعنی کسی که در کمال معرفت مستغرق است او کمال عاجز است، یعنی حضرت جلّ و علا کمال غنی است و ما کمال فقیریم. یعنی فقر کمال ما آیینۀ غنای کمال اوست.

عشق و عاشق محو گردد زین مقام خود همان معشوق ماند والسلام
(مکی، ۱۳۹۷: ۲۸-۳۰)

ارتباط ظریف اما عمیقی میان عشق و فناء وجود دارد که مکی به خوبی آن را دریافته و از همین روست که در کنار معرفت به لازمه وجود عشق برای رسیدن به فناء توجه می‌کند. در

عشق روحانی، حقیقت وجودی انسان، در طلب رسیدن به محبوب لایزالی است و جان او جز در به وحدت رسیدن با محبوب آرام نمی‌گیرد. این مهم، همان فناء فی الله است که مکی به آن نظر داشته. محمد بن جعفر مکی نیز چون ابن عربی، بالاترین مرتبه عارف حقیقی را وحدت او با حق تلقی کرده و این مقام، نخست با معرفت به صفات حق، دیگر با عشق بی پایان به محبوب لایزالی و در نهایت با فناء در حق حاصل می‌شود.

مکی در کتاب حقایق المعانی در پاسخ به اینکه چگونه می‌توان مقدمات فنا را در خود آغاز کرد، می‌گوید:

«ای عزیز، نیکو گوش دار که در ابتلاء به ارشاد مرشد کامل این عناصر اربعه خود را در بوتۀ عشق اندازی و آن بوتۀ عشق را بر آتش معرفت و محبت - که المعرفة نار و المحبة نار فی نار - بداری و به دم خنک ملامت خلاق، آن آتش را بدمی. پس درد را با آن عناصر اربعه در بوتۀ مذکور یار سازی تا آن چه در تو از عالم خلق است، در گداز آری تا آن کل طلسمات خلقی عناصر ناچیز گردد که **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ**. (آنگاه) همان نور که «و المؤمنون من نوری» به عبارت «**الْأَوْجُهَةُ**» در بوتۀ مذکور ظهور گردد.» (مکی، بی تا: ۷۵)

بر اساس آنچه از آراء مکی حسینی بر می‌آید، برای رسیدن به نورالنور باید به مرتبه عشق حقیقی و وحدت ذاتی با خداوند رسید و این جز با فناء حاصل نخواهد شد. پس برای رسیدن به مقام وحدت و ذات احدی، باید نخست از محبت پایه‌ای ساخت، سپس به نیستی رسید و آنگاه است که بنده در نیستی هستی یافته و جز حق چیزی در نمی‌یابد.

از شراب عشق گشتم مست او	هست ما گم گشت اندر هست او
بود ما در بود او نابود شد	هر چه غیرش بود، آن نابود شد
چون مجرد گشتم از هستی تمام	نی وجودم ماند آنجا و نه نام
زان شدم پرواز سوی لامکان	دیدم آنجا غیب های بس عیان
خویش را دیدم همه نابود خویش	یافتم سررشته مقصود خویش
چون شده فانی محمد از وجود	غیر او دیده که دیگر کس نبود

(مکی، ۱۳۹۷: ۱۰۱ و ۱۵۳)

تخلی از صفات مخلوقات لازمة نیل به فقر و فناء

فقر که چهارمین مقام از مقامات سلوک الی الله است، در لغت به معنای نیازمندی است اما در

اصطلاح معنای عمیق تری به خود می‌گیرد. فقر واقعی فقط فقدان غنا نیست بلکه فقدان میل و رغبت به غنا است؛ یعنی هم قلب صوفی باید تهی باشد و هم دستش و در این معنی است که صوفی «الفقر فخری» می‌گوید و با مباحثات خود را فقیر و درویش می‌نامد؛ زیرا فقیر باید از هر فکر و میلی که او را از خدا منحرف کند، برکنار باشد. (ر.ک: غنی، ۱۳۷۵: ۲۷۷) هرگاه که سالک بتواند از ماسوی الله، مشغولیات گیتی و متعلقات خود دست بشوید، کیمیای وجودش زر گشته، به مقام تبدل دست می‌یابد. در این مقام فقر حقیقی در فرد، میل به فناء ایجاد می‌کند و وی را به خداوند می‌رساند. از این منظر، مکی معتقد است هرگاه فقر به کمال رسد، فرد متصف به اوصاف حق گشته، ذاتش متخلق به ذات الهی می‌گردد. در این مقام عاشق رنگ معشوق به خود می‌گیرد.

«ز خود خاستن آن است که إذا تَمَّ الفقر فَهُوَ اللهَ و تمام فقر چیست؟ یعنی از عالم ناسوت تا عالم جبروت تبراً کنی و در این مقامات به چشم بینی که إذا تَمَّ الفقر همین سه عالم است. پس هر که، در این مقام متوطن است، فقر لازم اوست. پس چون از این فقر بیرون آمدیم تَمَّ الفقر گردد، ز خود برخیز تا گردی الهی.» (ر.ک: مکی، ۱۳۹۷: ۱۴۳)

در این کوگر طوافی کرد خواهی ز خود برخیز تا گردی الهی
(همان)

بسیاری از عارفان چون مولانا، فقر را «فقر إلى الله» معنا کرده اند که باعث نزدیکی بنده به خداوند می‌شود. از نظر این گروه، فقیر همه وجودش نیاز به خداوند و توجه اوست و لازمه رسیدن به این مرتبه عدم تعلق به خویشتن و عدم نگاه به ماسوی الله است. «فقر» ویژگی بنده و در مقابل آن «غنا» ویژگی ذاتی پروردگار است.

در اینجا باید گریزی زد و یادآور شد، انقطاع، بریدن از ماسوی الله و میوه فقر إلى الله است و این امر در شرایطی رخ می‌نماید که مسافر این راه به روشنی می‌بیند که هیچ نیرویی جز حق نمی‌تواند او را یاری کند. از این رو تمام وجودش فقر به حضرت مسبب الاسباب می‌شود. (ر.ک: عطاران، ۱۳۹۶: ۱۸) مکی نیز چون عارفان پیشگام خویش بر این باور است که فقر و فناء ملازم یکدیگرند. وی بارها یادآور می‌شود که نخستین گام برای دست یازیدن به فناء، فقر وجودی سالک است. احتمالاً شعر زیر در باب فقر و فنا و برتری آن بر غنا و هستی از محمد بن جعفر مکی است:

اگر شاه را تاج زر بر سر است مرا پایه فقر عالی تر است
اگر شاه مست می هست است به جامم می نیستی خوشتر است
(مکی، ۱۳۹۷: ۳۰)

۲۹۹

چنانکه که از مکتوبات مکی بر می آید، از نظر او لازمه رسیدن به خدا نفی خود، صفات و تعلقات خود است. به دیگر سخن در دیدگاه مکی، وجود انسان، حایلی میان او و خداست. پس با فانی شدن از خود نه تنها می توان به خدا رسید و او را شناخت بلکه می توان گفت اکنون خود خداست که خود را یافته است. فرد این زمان به مقام خلع و لبس در خواهد آمد. یعنی از لباس بشریت درآمده، ملبس به حقانیت می شود. پس تقرب به حق در گرو اتصاف به عدم است. برای آنکه به حق نزدیک شویم، باید به حالت عدمی که بوده ایم، بازگردیم. به بیان دیگر از وجود خلع شده و لباس نیستی بر تن کنیم. چنانکه از اوست: «ای محبوب هلاکی نبود که زندگانی به اغیار کنی؟ و در کوی او کشته به که از دوری او (مرده) تا ای محبوب از خود سفر نکنی به وداع اهل سلامت، به خدای عزوجل نرسی.» (همان، ۱۷۳)

مرتبه ذات حق، در مقام سکوت است زیرا فهم و عقل بشری عاجز از ادراک آن است. بنابراین توصیه عرفا همگام با شرایع الهی، پرهیز از تفکر در ذات است و به گونه ای نهی در اینجا جنبه ارشادی دارد. (ر.ک: کاکایی، ۱۳۸۱: ۲۷۸) محمد بن جعفر مکی در مکتوبات خویش مکرراً متذکر می شود که سالک نباید در ذات حق تفکر کند؛ اما وی این امر را برای مبتدیان در نظر داشته است. از نظر او و بسیاری از عارفان پیشگام او، ذات حق به وسیله تأمل در نفس و از راه قلب قابل شناخت است و هیچ کس را به این مرتبه راهی نیست مگر انسان کامل. انسان کامل در حالت اعتلاء، خویشتن خویش را گم می کند و در ذات حق غوطه ور می شود. فنا از وجود خویش، تنها راهی است که عارف را به قرار و سکون می رساند.

وی در این باب از کلام حضرت محمد (ص) بهره جسته و می گوید:

«و آنکه حضرت رسالت فرموده است: تَفَكَّرُوا فِي الْآثَةِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ از جهت اوسط همتان بیانی داده است. اما ای برادر عالی همتان چندان سلوک می کنند که در ذات او عز اسمه محو می گردند و قراری در ایشان نیست و چون محو شدند قرار یافتند.» (مکی، ۱۳۹۷: ۳۳)

از دیدگاه مکی، برای رسیدن به حق، نه تنها باید از خود گذر کرد، بلکه باید از تعلقات

ظاهری نفس نیز دست کشید. این امر یعنی هیچ نخواستن، هیچ ندانستن و هیچ نداشتن. در حقیقت نفی صفات، نفی کثرات است. در نظرگاه مکی صفات، عبارات و اضافات، آدمی را گرفتار کثرت می‌کند. پس برای رها شدن از بند کثرات و پیوستن به وحدت باید از همه این اضافات و عبارات تهی شد. مکی از این مقام با عنوان ثبوت یاد می‌کند.

«ای فرزند این نور روح عالم است. افراد جمله عالم مظهر این نوراند. پس هرگاه که اهل الله در این استغراق نور مستغرق شوند و تو ای فرزند بشوی اگر بگویی و بگویند که ماییم که بودیم و ماییم که هستیم، ماییم که باشیم و ماییم که خواهیم بود. این نوع راست گفته باشی و گفته باشند و آنکه بگویی که نه ماییم که بودیم و نه ماییم که باشیم و نه ماییم که خواهیم بود، این نوع نیز راست گفته باشی و گفته باشند. آن اسامی ثبوت ما قبل غیر عبارتی و اضافی اند و تا به اضافات و عبارات باشند، این نوع باشند و چون ترک اضافات و عبارات کرده باشند، بعده از این اسامی نفی هیچ نماند جز اسامی ثبوت که ماییم که بودیم و ماییم که هستیم.» (مکی، ۱۳۰۳: ۴۳)

مکی در کشف و شهود خود بارها با خضر (ع) روبرو شده، با او هم کلام می‌شود. نکته شایان توجه آن است که وی مقام خود را از خضر بالاتر دانسته، خضر را سالک کامل نمی‌داند؛ زیرا وی در بند نفس خویش و جویای آب حیات بوده است. مکی از این مسأله بهره جسته به خواننده هشدار می‌دهد که کسی عاشق و رهرو حقیقی است که از وجود خویش دست شسته، به فنا رسیده باشد؛ چرا که تنها از این طریق است که می‌توان در حق باقی شد.

بوده‌ام اندر سفر عالی مقام	خضر با من گفت کای مرد تمام:
رای آن داری که باشی یار من؟	گفتمش با تو نیاید کار من
زانکه خوردی آب حیوان چند راه	تا بماند جان تو تا دیرگاه
من در آنم تا بگویم ترک جان	زانکه بی جانان ندارم برگ جان
چون تو اندر حفظ جانی مانده‌ای	نی بر او هر لحظه جان افشاندی
بهتر آن باشد محمد بر دوام	دورتر باشد ز تو هم والسلام

(مکی، ۱۳۰۳: ۶۵) و (مکی، بی تا: ۴۸)

شایسته ذکر است ابیات فوق، اقتباسی از دیدگاه و شعر عطار در کتاب منطق الطیر است لکن به سبب آنکه در بیش از یک مکتوب تکرار شده و در بین متن نیز به آن اشاره کرده است،

گمان نمی‌رود افزودهٔ مصحح یا نسخه‌نویس بوده باشد.

بقاء بالله

همانطور که پیشتر اشاره شد، مکی از فنا برای دفع کثرات، عدم نگاه به ماسوی الله و رسیدن به سرّ وحدت استفاده می‌کند. وی بر آن است لازمهٔ دست یافتن به وحدت وجود، گم شدن از خویش است؛ آنگاه فرد می‌تواند به حق باقی شود. مکی دیدگاه خود را در باب بقاء در شعر زیر به خوبی به تصویر می‌کشد.

محو گردد آنچه گردد ما سوا	در فنای مطلق ار یابی بقا
کاشف اسرار گردی در نهان	سر وحدت گرددت آن دم عیان
بی من و ما مائی و بی کفر و دین	چون به حق واصل شوی گردد یقین
فارغ از عالم شوی در سیر او	چون نبینی ای محمد غیر او
گم شدن گم ساز، تفرید این بود	خویش را گم ساز تجرید این بود
در حقیقت واحد مطلق شوی	آن زمان فانی و گم در حق شوی
چون ز اصل خود ندارد او خبر	مشکل است این نکته پیش بی بصر
جمله خود معشوق ماند والسلام	عاشق و معشوق محو گردد مقام

(مکی، ۱۳۹۷: ۱۷۰)

مکی در مسیر سیر و سلوک و برای دست یافتن به مقام «وحدت وجود» از فناء فی الله و بقاء بالله دو پله می‌سازد تا به حق تقرب یافته و با او یکی شود. پس می‌توان گفت از منظر مکی، فردی که به مقام بقاء بالله دست یافته، در قرب و مرتبهٔ وحدت قرار دارد.

قرب و وصال

حق و خلق از منظر عرفان اسلامی رابطه‌ای دو سویه دارند؛ چنانکه به وجهی عینیت داشته، از وجهی دارای تمایز هستند. بر مبنای وحدت شخصیهٔ وجود حق و تشکیک در ظهور او، ارتباط بین مظاهر گوناگون، گاهی با واسطه و گاهی بی‌واسطه لحاظ می‌گردد. برخی ارتباط خلق با ذات حق را مستحیل می‌دانند و حضور و ظهور او در همهٔ مراتب را به واسطهٔ نفس رحمانی، که تنها ظهور حق است، معنا می‌کنند. اما برخی دیگر ذات حق و خلق را در ارتباط با هم تلقی نموده قرب او به خلق را با همهٔ مراتبی که دارند، علی السواء و ارتباط خلق با حق را گاهی با واسطه و گاهی بی‌واسطه لحاظ می‌کنند. (ر.ک: حسن زاده، ۱۳۹۱: ۹۰)

مکی بر آن است که مخلوقات بدون در نظر گرفتن مراتبی که دارند، همه در ارتباط با خداوند و در وصال با او هستند. از اینرو بُعد معنایی ندارد چرا که نفس رحمانی با همه حقیقتش در همه مراتب حضور دارد. مکی بر آن است که روح انسانی مظهر وصول به خداوند و ذات او است. وی از روح با تمثیل شمس یاد کرده که بواسطه آن می‌توان به **مَقْعَدِ صَدَقِ عِنْدَ مَلِیکِ مُقْتَدِرِ** رسید؛ این همان مقام قرب به ذات الله است. (ر.ک: مکی، بی تا: ۷۸)

گاه عارف آنقدر در مقام فناء غرق گشته که از هستی خود جدا شده، به وصال و قرب الهی رسیده صبغه الله به خود می‌گیرد. این دیدگاه را مکی از مولانا اقتباس کرده و بر اساس کلام مولانا نیز می‌سراید:

چون روح در وصول فنا گشت، این بگفت واصل به ذات بجز ذات حق نشد
(همان: ۳۰)

وی در توضیح این بیت یادآور می‌شود که در جایگاه وصال حتی روح هم محرم نیست و حجاب تلقی می‌شود: «ای فرزند یقین بدان در راه وصول حضرت صمدیت جلت ذاته روح و عشق هر دو حجاب اند؛ یعنی هر دو از عالم اسباب اند، یعنی کل اسباب عقل و عشق و قلب و روح، مر حقیقت را مُدْرک نیستند.» (همان، ۴۰)

از اینروست که دست یافته به وصال حق، کسی جز حق نیست. وی بار دیگر در تأیید دیدگاه خود، مصراع معروف عین القضاة در تمهیدات را بیان می‌کند: «بیرون ز سر دو زلف شاهد ره نیست»؛ مقصود او از این دو زلف، وجود آینه تمام نمای حق، یعنی ولی کامل الهی، حضرت محمد(ص) و حضرت علی(ع) است. چنانکه حضرت علی(ع) می‌فرمایند: **عَلِمْتُ رَبِّي بِرَبِّي وَ رَأَيْتُ رَبِّي بِرَبِّي وَ كَمَا قَالَ الْمُحَقِّقُ وَصَلْتُ رَبِّي بِرَبِّي**. (ر.ک: همان: ۳۰)

مکی نیز چون بسیاری از عارفان پیشگام خود، بهشت را جایگاه راستین اهل حقیقت و کاملان نمی‌داند. زیرا معتقد است بهشت جایگاه اهل ظاهر است که قانع به مقام رؤیت جمال حق اند؛ اما اهل حقیقت و باطن را مقام وصول، ماورای کبریا است و برای آنان اینگونه نعمات به منزله هلاکت ابدی و زندان است چرا که اهل باطن در طلب قرب به ذات خداوند اند که در پی آن به وادی حیرت خواهند رسید. از اینرو جایگاه والاتری دارند. این نظرگاه در صفحات متعددی از مکتوبات دقایق المعانی و حقایق المعانی آورده شده است. (ر.ک: مکی، ۱۳۰۳: ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۶۶) و (ر.ک: مکی، بی تا: ۸۵) عنوان نمونه یکی از موارد را در ذیل می‌خوانیم:

«ای فرزندان محققان را طلب رؤیت جمالات مذکور نیست اما در طلب وصول ذاتند و نه رؤیت جمال. جمال منقسم بر پنج قسم است. جمال ذات، جمال صفات، جمال آثار و جمال اسماء و جمال افعال و در تحت هر جمالی صد هزاران جمال متناهی بی عدد نمودار است و این کل جمالات مذکور برای مؤمنان عوام و صوفیان و زاهدان و عارفان است. اما محققان کامل را طلب وصول ذات الله تعالی است نه طلب رؤیت جمال مذکور.» (مکی، ۱۳۰۳: ۲۳۲)

واصل چو شد محمد با آفتاب وحدت کی بنگرد به فیضش آن کو به وصل پیوست
(همان)

از نظرگاه مکی، اهل وصول و محبوبان را با فیضان جمال و جلال اشتیاقی و کاری نیست. چرا که آن‌ها در طلب سرچشمه یعنی ذات حقانند. (ر.ک: مکی، بی‌تا: ۱) وی همچنین می‌سراید:

چون شدی مطلوب حضرت ای محمد تو به حسن چون تو معشوق آمدی با این و آنت کار نیست
(همان)

به دیگر سخن، اگر بخواهیم نگاه مکی را در باب قرب و وصال در یک جمله مختصر کنیم، باید بگوییم او وصال به حق را نه در نعیم جنت و نه در رؤیت حق می‌داند. از نظر مکی جنت و رؤیت الله چیزی جز حجاب راه وصال نیستند. (ر.ک: همان، ۱۳۰۳: ۲۳۴) وی در حقایق المعانی نیز می‌گوید: «ای فرزندان یقین بدان در راه وصول حضرت صمدیت جلت ذاته روح و عشق هر دو حجاب اند؛ یعنی هر دو از عالم اسباب اند، یعنی کل اسباب عقل و عشق و قلب و روح، مر حقیقت را مُدرک نیستند. پس یقین بدان که ادراک حقیقت به حقیقت سرّ تو است و نه به اسباب مذکور.» (مکی، بی‌تا: ۴۰)

مکی در دقایق المعانی تصریح می‌کند که راه وصول و قرب به حق با آنچه زاهدان و اهل شریعت می‌پندارند متفاوت است. زیرا هر آنچه از طاعات، عبادات، اذکار، اوراد، سماع، اعتکاف و شغل‌های دیگر که مردمان به آن گرفتارند و آن را مراتب وصال می‌دانند، در راه قرب حق چیزی جز درکات نیست. مکی بر آن است که وصول به حضرت حق بیرون از عالم اسباب است. (ر.ک: مکی، ۱۳۰۳: ۱۲۴) وی برای تصدیق سخن خود به بیتی از مولانا اشاره می‌کند:

بیرون ز سبب باشد اسباب وصال او محجوب بود چشمی کو جمله سبب بیند
(همان)

وی در باب دیگری این نکته را بیان می‌دارد که هر آنچه از اخلاق و افعال حمیده که در آدمی است چون: زهد، علم، وفا، حلم، مرتبه شیخی و امامت و مقام کشف و کرامات همه نزد محققان و مطلوبان درکات است.

ز دانش‌های ظاهر هر چه آرند به پیش نکته توحید معدوم
همه لهو است لیکن کودکانه به نزد ما که در دین‌هاست مرسوم
شنیدم هاتفی گفت ای محمد که این ملفوظ در دل تست منظوم
(همان: ۲۳۲)

از نگاه وی قرب و وصول به خداوند برای همه مطلوبان و عاشقان فرض راه است. به همین سبب با تأثیر از نگاه عین القضات تصریح می‌کند وجود انسانی که از نور است باید از مراتب نور سیاه گذر کند تا به نور حقیقت و نور النور که قرب مطلق است دست یابد: «آن نور سیاه ز عرش بالاتر دان، بر آن نیز گذشتم نه این ماند و نه آن. چون ای فرزند تو در این مقام برسی و هر که رسد، آنگاه دانی و دانند که رَدَّةً بِفَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ نَوْرِ السَّوَادِ الْأَعْظَمِ ثُمَّ وَصَلَتْهُ چگونه است. نارسیدگان چه دانند که قربت و منزلت این بنده نبوی تا کجاست؟... ای فرزند در این مقام چون برسی فرق تا قدم خود را نور بینی که انسان نور است کما قال (ع) ذات الانسان مِنْ نورِ الله و این مقامی است با قطع ابد کند و با وصال ابد دهد.» (مکی، ۱۳۰۳: ۱۱۹)

از نکات شایان توجه در دیدگاه محمد بن جعفر مکی آن است که وی راه رسیدن به وصال را در جنون می‌داند. اما از نظر او جنون معنای متفاوتی دارد. وی در سلسله مراتبی، جنون را برگرفته از نور محمدی می‌داند چنانکه وی می‌گوید: «قال محمد بن محمد جعفر المکیّ الحسینی: العقلُ نورٌ مِنْ جوهر السماوات و السماواتِ نورٌ مِنْ جوهر الكرسيّ و الكرسيّ نورٌ مِنْ جوهر العرش و العرش نورٌ مِنْ جوهر القلب و القلب نورٌ مِنْ جوهر الروح و الروح نورٌ مِنْ جوهر السرّ و السرّ نورٌ مِنْ جوهر الجنون و الجنون نورٌ مِنْ نور محمد و نور محمد مِنْ نور ذات الله تعالى.» (همان: ۲۰۷)

وی در ادامه سخن خویش می‌افزاید، راه وصال حق در گرو جنون است. جنونی که بالاتر از عقل است. وی بر آن است که تا در میان مردم دیوانه نگردی، راهی به وصال نخواهی یافت. این استدلال چنانچه پیشتر ذکر شد، از آنجا نشأت می‌گیرد که مکی جنون را نور دانسته و از آنجا که وجود مؤمن نیز از نور است، برای رسیدن به نور النور، راهی جز بدل گشتن به نور

وجود ندارد. (ر.ک: همان) وی همچنین در توصیف وصال و قرب الهی چنین می‌نویسد: «ای فرزند وصال حضرت صمدیت جلت ذاته، تخمی است از ارض اسرار بشریت می‌دمد. اما ای فرزند تخم مذکور را سیراب از دریای معانی اسرار حقیقت گردانی تا ثمره وصال عزت وحدت بر شاخه شجره روح اعظم از بیخ نور اصل ارض الله تعالی ظهور آید. آنگاه تو از آن ثمره وصال ذات حق برخورداری.» (همان: ۲۲۲)

مراتب قرب در مکتوبات محمد بن جعفر مکی

با نگاهی در مکتوبات محمد بن جعفر مکی می‌توان به دیدگاه متفاوت او در باب قرب دست یافت. وی برای قرب به ذات حق نیز منازل و مراتبی قائل است؛ چنانکه آن را در سه مرتبه، قرب بالذات و لذات و فی الذات تقسیم بندی می‌کند و این مراتب را چون پله هایی برای رسیدن به مقام وحدت در نظر می‌گیرد.

در نگاه بسیاری از عرفا قرب در حد حصه وجودی افراد و به اقتضاء عین ثابته آنها خواهد بود. نکته جالب توجه آنجاست که در مکتب کسانی چون ابن عربی، قرب مراتب خاصی دارد. چنانکه پس از مرتبه قرب نوافل و قرب فرائض، مقام قاب قوسین قرار دارد. این مقام که از آن با عنوان مرتبه «جمع الجمع» یاد می‌کنند و آیه إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ اشارت به این مرتبه است. صاحبان این مرتبه به هر دو مقام قرب نوافل و قرب فرائض دست یافته‌اند. پس از این مرتبه، مقام «أو أدنی» یا مقام «احدیت جمع» قرار می‌گیرد که به حضرت رسول (ص) اختصاص دارد و بالاترین مرتبه قرب است. (ر.ک: جامی، ۱۳۸۳: ۴۷-۴۶)

مکی اما دیدگاه کاملاً متفاوتی نسبت به جایگاه و پله های قرب دارد. از نظر او قرب بذات مرتبه أو أدنی و قرب لذات، مرتبه يدُ الله فوق أیدیهم است. مکی بالاترین مرتبه قرب را قرب فی الذات تلقی می‌کند که فرد در این حالت به مقام وحدت با حق دست می‌یابد: «مقام وصول الی الله تعالی غیر محقق را نیست و حضرت رسالت علیه السلام فرموده است محقق را و اولیای بعضهم محققون باتباعی. فالمحقق واصل بذاته و لذاته و فی ذاته بعده واصل ذات ذوالجلال و الجمال سلطان الرجال علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت که من پرسیدم مر حضرت رسالت را که یا رسول الله، ما الوصول بذاته و لذاته و فی ذاته؟ فقال علیه السلام الوصول بذاته فكان قاب قوسین أو أدنی و الوصل لذاته یدالله فوق أیدیهم و الوصول فی ذاته أنا و الله فی الواحده واحده.» (مکی، ۱۳۰۳: ۲۲۳ و ۲۲۶)

مکی اولیای کامل الهی، یعنی حضرت محمد(ص) و حضرت علی(ع)، را محققانی می‌داند که به هر سه مرتبه و وصول به حق دست یافته‌اند. و پرسش حضرت امیر(ع) از مقامات قرب را صرفاً در جهت « حجت شدن بیان نبی » می‌داند. (همان: ۲۲۵) چنانکه از او می‌خوانیم: « قال الصِّدِّيقُ ما مَقَامُکَ یا رسول الله؟ قالَ مَقامِی وصولِ بذاتِهِ و فی ذاتِهِ و لِذاتِهِ. و ای عزیز از این مقام هر سه وصول حضرت رسالت علیه السلام و بعضی جرعه نوشان او عبارات و اشارات قاصر است اما اهل تحقیق که اهل وصول اند، مُدرک اند و رسیده اند و می‌رسند.» (مکی، بی تا: ۸۴)

وی مراتب وصول را مراتبی فراتر از شش حدود عالم امکان می‌داند و بر آن است که دنیا و دین نمی‌توانند مدخل وصول به ذات حق باشند بلکه حجابی هستند و محققان کاملی چون اولیاء کل الهی از آن به هر سه وصول دست یافته اند که از حدود دنیا و دین فراتر رفته و به مرتبه ای رسیدند که ازل و ابد در وجود آنها حیران گشته است.

«ای فرزندان محققان کامل واصل را از این هر سه وصول (وصول بالذاته، لذاته، فی الذاته) نه در دنیا و دین است زیرا که دنیا و دین و عشق و دل و روح را در مقام وصول مدخلی نیست و محبت نیست... یعنی دنیا و دین و عشق و دل و جان مر اهل عرفان را که اهل رؤیت جمال و جلال اند مدخلی نیست و نه محققان کامل را زیرا که عالم ازل و ابد با محققان در محققان کامل سرگردانند.» (مکی، ۱۳۰۳: ۲۲۵)

مکی مقام وصال را مقامی وصف ناپذیر می‌خواند و واصل به حق را به عاشقی بی اختیار و بی رای همانند می‌کند که در میان اصبعین جمال و جلال حق گرفتار است. (ر.ک: مکی، بی تا: ۷۹) چنانچه مسلک او ایجاب می‌کند، سعی می‌کند با تمثیلی ظریف، مقام قرب فی الذات و حال مقرب از موطن دور افتاده-که مقام ولیّ کل الهی است- برای خوانندگان خویش متصور سازد: « یقین بدان ای عزیز همین اسم محمد دلالت بر دارین کرد از برزخیّه دو اسم ذات الله تعالی قوسین اکبر است یعنی این اسم محمد از مقام لی مع الله در مقام بَلْغ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِ آورده است. خواجه محبوبان هم از این اسم محمد ناله و فریاد برآورده است که یَا لَیْتَ رَبِّ مُحَمَّد لَمْ یَخْلُق مُحَمَّدًا. یعنی فریاد و ناله بکر که اگر مرا اسم محمد نبود، از مقام وصول لی مَعَ الله که الْوَلَایَةُ عِبَارَةُ عَنْ شَهَادَةِ الْحَقِّ در مقام دعوت خلق که النبوة عِبَارَةُ عَنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ نیاوردی. » (همان، ۱۰۷-۱۰۸)

جالب است که مکی بارها از غیرت مقربان حق یاد می‌کند و خواننده را نیز از این امر برحذر می‌دارد. گویی مقربان در غیرتند که کس جز خودشان به ساحت قدسی معشوق راه نیابد. وی با ذوق لطیف خود در تأویل آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرُكُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» می‌گوید، خداوند از جهت غیرت مقربان است که طایفه ابرار را مزاج کافور می‌نوشاند؛ به آن امید که ابرار را سودای وصول به مقام مقربان از سر افتد و آتش شوق وصال در وجودشان سرد شود. (ر.ک: مکی، ۱۳۰۳: ۲۲۹)

قرب نوافل

در اصطلاح قرآن و روایات از بقاء بالله با عنوان قُرب یاد شده است. عرفای مسلمان بر آنند که اوج فانی شدن از خویش و در حق باقی شدن در قرب نوافل و قرب فرایض است. عرفای مسیحی نیز اصطلاح اتحاد با خدا را در این زمینه به کار می‌برند. به نظر می‌آید هر دو دیدگاه عرفای مسلمان و مسیحی به یک چیز باز می‌گردد. چنانکه گفته می‌شود حدیث قرب نوافل اساس دیدگاه عرفا را در باب فنا و بقا تشکیل می‌دهد. (ر.ک: کاکایی، ۱۳۸۱: ۳۵۲)

حدیث قرب نوافل از احادیث مشهور در میان مسلمانان است. در این حدیث قدسی خداوند می‌فرماید: « لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أحبه فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به و لسانه الذي ينطق به و يده التي يبطش بها». منظور از قرب نوافل، مقامی است که در آن بنده در اثر محبت ذاتیه و عشق الهی، متوجه محبوب و معشوق ازلی شود چنانکه تمام صفات رذیله و موهوم نفسانی در او دچار اضمحلال شده و وجودش از غیر، خالی می‌گردد. (ر.ک: نیری، ۱۳۹۵: ۱۵۹) در این زمان وجود و قلب فرد آینه تجلیات انوار الهی خواهد شد. از نظر عرفا قرب نوافل بیانگر اسم باطن خدا و مقام فنای بنده است. در این مرتبه فرد مظهر تجلی اسم الباطن می‌شود. بدان معنا که صفات الهی را مظهر شده و حق تعالی گوش شنوای او، چشم بینای او و دست توانا و زبان گویای او می‌گردد. به دیگر سخن در قرب نوافل بنده به واسطه حق می‌بیند، می‌شنود و

از منظر مکی در این زمان است حق تعالی در تمام کثرات حضور می‌یابد و حقیقت وجودی آن‌ها را تشکیل می‌دهد. لکن سالکی می‌تواند این حقیقت را دریابد که پس از رسیدن به فنا و تجلی ذات، به بقاء در حق نیز دست یافته باشد. مکی در مکتوبات خویش به قرب نوافل نظر داشته و معتقد است فرد در مرتبه ای قرار می‌گیرد که نور او با نور ذات حق یکی شده و جلوه

گاه حق می‌گردد. از این رو بی واسطه می‌بیند، می‌شنود و می‌گوید. زیرا از آلات بی نیاز شده و از آنجا که وجودش از هستی تهی و به حق باقی شده، چون حق غنی است. در این مرتبه فرد به چنان وارستگی دست یافته که از هرگونه خوف و رجا، کفر و ایمان، دوزخ و بهشت بی نیاز شده است؛ چرا که چنین عبارات و حالاتی به جسم تعلق دارد حال آنکه وجود فرد از جسمانیت رسته و سراسر به نور بدل گشته است.

«ای فرزند هرگاه که نور من نور را محکم گرفتی، آنگاه نور ذات تو با نور اصل یکی گردد و محرم حضرت نورالنور شوی بعد بی واسطه گوش بشنوی و بی واسطه چشم ببینی و بی واسطه زبان گوئی زیرا که نور را به آلات حاجت نیست. آنگاه در عالم حقیقت مؤانست یابی از خوف و رجا جویی و اسلام و کفر و دوزخ و جنت هر چهار جویان تو گردند و تو را نیابند زیرا که هر چهار را به اهل کیفیات و اهل عبارت تعلق است و تو بلا کیفیت و بلا عبارت شدی و آن نور است.» (مکی، ۱۳۰۳: ۹۱ و ۹۳)

مکی همین مضمون را در شعری که از عطار اقتباس کرده در دو مکتوب دقایق و حقایق المعانی مکرر کرده است:

گر وصل ذات خواهی از کفرو دین گذر کن آنجا که وصل آمد، چه جای کفر و دین
در قربتش محمد جایی رسید کانجا برتر ز جسم و جان و فارغ ز مهر و کین است
(همان: ۲۲۱) و (مکی، بی تا: ۷۸)

همانطور که دیده شد، فنای در ذات از ویژگی های قرب نوافل است. مرتبه‌ای که در آن خداوند در وجود انسان سر رشته امور را در دست گرفته است و دیگر اثری از وجود بنده نیست. اگر کلامی و ذکر از بنده شنیده شود، در حقیقت از خدا شنیده شده است. مکی همچنین بر آن است که خداوند به ویژه با برگزیدگان خود که به سر منزل قرب رسیده‌اند هر لحظه بی واسطه در کلام است. (ر.ک: مکی، ۱۳۹۷: ۲۱۰) وی این مقام را چنین به تصویر می‌کشد: «حضرت عزت جلّ و علا به نطق خود متکلم است و در بعضی لسان اهل عرفان نیز متکلم است که أنا الحق و سبحانی و امثال ایشان کما قال إِنَّ الْحَقَّ لَيَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عَمْرٍ وَضَى اللَّهُ عَنْهُ و کلام حقیقت خود را خود شنود و محقق نیز بی واسطه می‌شنود لابد است که شنود. زیرا که محقق را سمع حقیقت و بصر حقیقت و تکلم حقیقت حصول است و نصیبی از قدم تام همین معنی دارد. فَكَانَ عَيْشُهُ كَعَيْشِ اللَّهِ تَعَالَى همین معنی است.» (مکی، بی تا: ۲۹)

مکی تمام صفات بندگان را نشأت گرفته از اوصاف بی پایان حق دانسته و معتقد است اگر رهرو بتواند در شناخت صفات به کمال برسد و از این مرحله گذر کند، بی شک به مرتبه ای از قرب دست خواهد یافت که بی واسطه، به خودی خود می بیند و می شنود، می گوید و کان عیشۀ کَعِیشِ الله تعالی. (ر.ک: مکی، ۱۳۰۳: ۱۷۴)

در توضیح آنچه از وی نقل شد، شایسته توجه است، انسانی که در ذات احدی فانی و به بقاء و قرب او دست یافته باشد از هر جنبه ای با خداوند همتا می شود. چنانکه حق را با چشم حق دیده و به جهان از منظر خداوند می نگرد. چنین سالک واصلی، به چنان مرتبه ای دست یافته که تمام تجلیات خداوند برابر دیدگان او نمایان است و میان حق و او حجابی باقی نمانده است.

هرچند که محمد بن مکی حسینی شطح گویی کسانی چون بایزید و حلاج را ناشی از تجلی صفات و مبتدی بودن آن ها در راه شناخت حق می داند، اما در کتاب حقایق المعانی، از دریچۀ قرب نوافل به این امر نگریسته و شطحیات این عارفان را ناشی از یکی شدن ذات آنها با ذات حق و از میان رفتن عبودیت و در عوض تجلی ربوبیت پنداشته است. در نتیجه شطحیات را کلام خود خداوند تلقی می کند.

« إِذَا تَمَّتَّ الْعُبُودِيَّةُ الْعَبْدَ فَكَانَ عِيشُهُ كَعِيشِ اللَّهِ تَعَالَى فَعِيشُهُ ارَادَةُ، قُدْرَتُ وَ كَلَامُ. يَعْنِي أَنَا الْحَقَّ كُفْتَنَ مَنْصُورٌ وَ سَبْحَانِي كُفْتَنَ بَايَزِيدٌ وَ امْثَالُ إِيشَانِ كُفْتَنَ أَنْدَ اَيْنَ مَقَامُ اسْتِ كُفْتَنَ عُبُودِيَّةُ مَرْتَفَعٌ كُشْتَنَ بُوْدُ وَ رُبُوبِيَّةُ دَرِ كَلَامُ شُدْ. اِي فَرْزَنْدُ عَزِيزِ اَيْنِ مَقَامِي اسْتِ كُفْتَنَ اِيَكِ رَنْگِي اسْتِ وَ حَقِيقَتُ مَحْضُ اسْتِ وَ دَرِ اَيْنِ مَقَامُ دُو رَنْگِي نِيَسْتِ. » (مکی، بی تا: ۹۳)

نتیجه گیری

نیستی و فنا در منظومۀ فکری محمد بن جعفر مکی از معنای خاصی برخوردار است. چنانکه وی پیش از هر چیز این مفهوم را زائیدۀ معرفت و عشق می داند و بر آن است که رهرو حقیقی بدون دست یافتن به شناخت و محبت نمی تواند به خودآگاهی و خدا آگاهی رسد. در نگاه او سالک زمانی می تواند به وحدت با حق نائل شود که زنگار وجود خویش را زدوده و وجودش را به صفات الهی جلا دهد. در حقیقت وی تخیلی از هستی را لازمۀ تجلی حق می داند. وی فقر را فنا را لازم و ملزوم یکدیگر تلفی کرده و بر آن است که انقطاع از هر چیز و همه چیز، می تواند انسان را به فنا برساند و در این زمان است که سالک هستی حقیقی را در نیستی یافته و

به حق باقی می‌شود. از نکات شایان توجه در مکتوبات مکی، پلکانی بودن مراتب رسیدن به قرب الی الله و وحدت با اوست. چنانکه فنا را لازمه بقاء، بقاء را لازمه قرب و قرب را مقدمه وحدت می‌داند. وی بارها متذکر می‌شود که قرب را نباید در بهشت و حتی در لقاء الله معنا کرد چراکه این‌ها چیزی جز حجاب نیستند. در نظر او قرب و وصال فانی شدن در حق و به مقام وحدت رسیدن با اوست. وی قرب را در سه مرتبه قرب بذات، لذات و فی الذات طبقه بندی کرده و معتقد است تنها ولی کل الهی می‌تواند این مراتب را طی کرده و حق را چنان که هست ببیند و در آینه وجود خویش بنمایاند. وی همچنین به قرب نوافل نیز بسیار نظر داشته و فنای ذات را از ویژگی‌ها و مقدمات آن برمی‌شمارد. مکی بر آن است، سالکی که به نور النور دست یابد مظهر اسم الباطن شده و نور وجودی او با نور حق یکی می‌شود. چنان‌که عاری از آلات، بی‌واسطه با خداوند در ارتباط است.

منابع

کتاب‌ها

- انوشه، حسن. (۱۳۷۵). *دانشنامه ادب فارسی*، جلد ۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۸۳). *أشعه اللمعات*، قم: بوستان کتاب.
- دهلوی بخاری، ابوالمجد عبدالحق محدث. (۱۳۸۳). *اخبار الاخیار*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سجادی، جعفر. (۱۳۷۰). *فرهنگ اصطلاحات عرفانی*، تهران: طهوری.
- غنی، قاسم. (۱۳۷۵). *تاریخ تصوف در اسلام*، تهران: زوار.
- کاکایی، قاسم. (۱۳۸۱). *وحدت وجود به عبارت ابن عربی و مایستر اکهارت*، تهران: هرمس.
- گوهرین، صادق. (۱۳۸۰). *شرح اصطلاحات تصوف*، تهران: زوار.
- مکی حسینی، محمد بن جعفر. (۱۳۰۳). *دقایق المعانی*، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی. شماره نسخه ۸۵۳۲.
- مکی حسینی، محمد بن جعفر. (بی تا). *حقایق المعانی*. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. شماره نسخه ۲/ ۲۹۲۵۱.
- مولایی، محمد سرور. (۱۳۹۷). *بحر المعانی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- نیری، محمد یوسف. (۱۳۹۵). *نرگس عاشقان*، شیراز: دانشگاه شیراز.

مقالات

- باباپور، صغری، و دهباشی، مهدی. (۱۳۹۱). از فنا در خود تا بقا در حق. *عرفان اسلامی*، ۸(۳۲)، ۶۳-۸۲.
- برهان، بهزاد، و حاجیان نژاد، علیرضا. (۱۳۹۸). تبیینی ساخت‌گرا از تباین نیروانا و فنا. *ادب فارسی*، ۹(۲۳)، ۴۱-۶۱.
- حسن‌زاده کریم آباد، داوود. (۱۳۹۱). مراتب قرب در عرفان اسلامی. *ادیان و مذاهب*، ۱(۴)، ۸۹-۱۰۶.
- عطاران، مرضیه. (۱۳۹۶). از تبتل تا مقامات فنا. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۲(۴۴)، ۱۳-۷۳.
- غفاری قره باغ، سید احمد. (۱۳۹۷). تحلیل عرفانی از تفکیک آثار فرض و نفل در قرب الهی. *پژوهش‌های فلسفی-کلامی*، ۲۰(۳)، ۱۵۹-۱۷۶. doi: 10.22091/pfk.2018.1607.1512.
- مظفری، حسین. (۱۳۹۵). قرب نوافل و فرائض و تطبیق آن‌ها بر مقامات عرفانی. *انوار معرفت*، ۶(۱۰)، ۵-۲۰.

References

Books

- Anoushe, Hassan. (1996). *Encyclopedia of Persian literature*, The fourth volume, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. [In Persian]
- Dehlavi Bukhari, Abulmajd Abdul Haq Muhaddith. (2004). *Akhbar al-Akhyar*, Tehran: Association of Cultural Artifacts and Honors. [In Persian]
- Ghani, Qasim. (1996). *History of Sufism in Islam*, Tehran: Zavar. [In Persian]
- Goharin, Sadegh. (2001). *explanation of Sufism terms*, Tehran: Zavar. [In Persian]
- Jami, Abd al Rahman. (2004). *Rays of light*, Qom: Bostan Kitab. [In Persian]
- Kakai, Qasim. (2002). *The unity of existence according to Ibn Arabi and Meister Eckhart*, Tehran: Hermes. [In Persian]
- Makki Hosseini, Muhammad Ibn Jafar. (1924). *Daqaegh al-Ma'ani*, Tehran: Library of the Islamic Council. Version number 08532. [In Persian]
- Makki Hosseini, Muhammad Ibn Jafar. (No Date). *Haghayegh al- Maani*, Tehran: Organization of Documents and National Library of Iran. Version number 2/29251. [In Persian]
- Molaei, Muhammad sarvar. (2018). *Bahr Al-maani*, Tehran: Persian Language and Literature Academy. [In Persian]
- Nayyeri, Muhammad Yousif. (2016). *Narges Asheghan*, Shiraz: Shiraz University. [In Persian]
- Sajjadi, Jaafar. (1991). *Dictionary of mystical terms*, Tehran: Tahori. [In Persian]

Articles

Attaran, M. (2017). From the beginning to the officials of the doom. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 12(44), 13-73. [In Persian]

Babapour, S., & Dehbashi, M. (2012). From annihilation in oneself to survival in the right. *Islamic Mysticism*, 8(32), 63-82. [In Persian]

Borhan, B., & Hajianejad, A. R. (2019). Constructivist explanation of Nirvana and Annihilation. *Persian Literature*, 9(23), 41-61. [In Persian]

Ghafari Qarabagh, S. A. (2018). ystical analysis of the separation of obligatory and non-obligatory works in the presence of God. *Philosophical-Theological Studies*, 20(3), 159-176. doi: 10.22091/pfk.2018.1607.1512. [In Persian]

Hassan-Zadeh Karimabad, D. (2012). Degrees of closeness in Islamic mysticism. *Religions and Madhhabs*, 1(4). 89-106. [In Persian]

Mozaffari, H. (2016). The closeness of Nawafil and the rules and their application to mystical authorities. *Anwar Ma'rifat*, 6(10), 5-20. [In Persian]

Annihilation, survival and closeness in the intellectual system of Muhammad bin Jafar Makki Hosseini

Parnian Mohammadian¹, Dr. Zarrin Taj Vardi²

Abstract

The requirement to reach the end of the unity of the essence of truth is to pass the difficult path of poverty and destruction. Human nature is constantly looking for a way to reach the eternal existence of God, because the turbulent sea of human existence can only be reached in this way. The mystics consider annihilation and nothingness as the way to reach God-consciousness and believe that when the dust of existence is removed from the mortal existence of a person, the truth will emerge as it is. Undoubtedly, the beginning of this difficult path is not possible without knowledge and love. "Mohammed bin Jafar Makki Hosseini", a mystic who owns the style of Chishtiyyah style, is also one of those who adhere to this concept, and in addition, he believes that a person cannot see the light of god existence until he passes through himself. annihilation in God and the survival of God is the way to Connect to Noor Al-Noor. In his opinion, reaching the right is different from what people of Zahir and Sharia think. He does not know nearness not only arrive to Paradise, but also in seeing the god, and he believes that these are nothing but a veil on the path of the seeker. He classified the true closeness in three stages: closeness to the essence, pleasures, and the self, and he is of the opinion that only the divine whole can go through these levels and see the truth as it is. In the present research, the author has analyzed Makki's writings with a descriptive-analytical method and analyzed the mentioned concepts in his schools.

Keywords: Survival in God, annihilation in God and the ranks of An, nearness and connection, Muhammad bin Jaafar Makki Hosseini.

¹ . PhD Student, Department of Mystical Language and Literature, Shiraz University, Shiraz, Iran. parnian.mohamadian@gmail.com

² . Professor, Department of Persian Language and Literature, Shiraz University, Shiraz, Iran. (Corresponding Author) zt.varedi@gmail.com